

و محصولاتشان رقابتی تر و قدرت چین بیشتر می شد. این در حالی است که علاوه بر محدود کردن دسترسی چین به نظام تجارت بین الملل، ایالات متحده می بایست قیدوبندهای سختگیرانه‌ای بر صادرات فناوری های پیشرفته خود به چین اعمال می کرد. محدودیت صادرات به ویژه در دهه ۱۹۹۰ و سال های ابتدایی هزاره سوم می توانست مؤثر باشد؛ یعنی در دوره ای که شرکت های چینی به طور عمده فناوری های آمریکایی را کپی می کردند و خودشان نوآوری نداشتند. جلوگیری از دسترسی چین به فناوری پیشرفته در حوزه هایی مثل هوافضا و الکترونیک به طور قطعی توسعه اقتصادی این کشور را کند می کرد، اما واشنگتن اجازه داد فناوری به جز استثناهای معدودی به چین سرازیر شود. همچنین اجازه داد تا چین تسلط ایالات متحده در حوزه حساس نوآوری را به چالش بکشد. سیاست گذاران ایالات متحده، به اشتباه، محدودیت های سرمایه گذاری آمریکا در چین را کاهش دادند، سرمایه گذاری هایی که در ۱۹۹۰ خیلی کوچک بودند، اما در سه دهه بعد رشدی انفجاری یافتند.

اگر ایالات متحده در حوزه تجارت و سرمایه گذاری سختگیری کرده بود، چین بدون شک به سراغ کمک گرفتن از کشورهای دیگر می رفت. اما در دهه ۱۹۹۰ چین در این مسیر با محدودیت های بسیاری مواجه بود؛ نه تنها بخش عمده فناوری های پیشرفته جهان فقط در آمریکا تولید می شدند، بلکه آمریکا چند اهرم فشار از جمله تحریم ها و ضمانت های امنیتی را در اختیار داشت که می توانست از آن ها برای متقاعد کردن کشورهای دیگر به اتخاذ سیاست سختگیرانه در قبال چین بهره برداری کند؛ به عنوان مثال، بخشی از تلاش ها برای محدود کردن نقش چین در تجارت جهانی این بود که واشنگتن می توانست متحدانی همچون ژاپن و تایوان را به کار بگیرد و به آن ها یادآوری کند که یک چین قدرتمند تهدیدی حیاتی برای آن ها محسوب می شود.

چین با توجه به اصلاحاتی که در بازارهایش اعمال کرد و قابلیت نهفته ای که برای قدرت یافتن داشت، رشد می کرد، اما با وجود همه این سیاست ها، بدون شک تا تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ، مسیر بسیار بیشتری را می بایست طی می کرد و البته همچنان به نحو چشمگیری ضعیف تر از ایالات متحده بود و در جایگاهی قرار نداشت که در جستجوی هژمونی منطقه ای باشد.

از آنجا که آنچه در سیاست بین الملل حائز اهمیت است، قدرت نسبی و نه قدرت مطلق است، منطق واقع گرایانه ایجاب می کرد که سیاست گذاران ایالات متحده تلاش ها برای کند ساختن رشد اقتصادی چین را به پیشی برای حفظ (اگر نه افزایش) برتری آمریکا پیوند بزنند. دولت آمریکا می توانست سرمایه گذاری سنگینی در بخش تحقیقات و توسعه انجام دهد و از نوآوری های مستمری پشتیبانی مالی کند که سلطه آمریکا بر جدیدترین فناوری ها را حفظ می کردند. آن ها می توانستند تولیدکنندگان را از خروج از کشور منصرف کنند تا پایگاه تولیدی ایالات متحده را تقویت و از اقتصاد آمریکا در برابر تهاجم زنجیره های تأمین جهانی محافظت کنند، اما هیچ یک از این اقدامات آینده نگرانه انجام نشد.

با توجه به پندار پیروانگاران لیبرالی که بر حاکمیت واشنگتن در دهه ۱۹۹۰ حکم فرما بود، شانس کمی وجود داشت که تفکر واقع گرایانه در سیاست خارجی آمریکا جایی بیابد. در عوض، سیاست گذاران ایالات متحده فرض کردند که صلح و رفاه جهانی با گسترش دموکراسی، ارتقای اقتصاد بین المللی و

**تفکر متوهمانه و
رقیب تراشی به دست خود**